



دوفصلنامه علمی جستارهای ادب عربی

سال سوم، شماره ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۴

EISSN: 2717-2368

ISSN: 2676-7716

مقاله علمی ترویجی

تحلیل تطبیقی سیر تطور برداشت‌های مفسران فریقین از پنج واژه غریب قرآنی (ولیجة، حفدة، هامة، مشکاة، افک) باتکیه بر مبانی لغوی

جمال فرزندوحی^۱ 

عبدالله غلامی^۲

علی حیدرپور^۳



چکیده

از آغاز نزول قرآن واژگان غریب قرآنی از مهم‌ترین موضوعات و مسائل قرآن‌شناسی و قرآن‌پژوهی در میان زبان‌شناسان و مفسران بوده است. این واژگان علاوه بر آنکه لغت‌شناسان و نحویان را به خود مشغول ساخته است، مفسران را نیز در ارائه تفسیری درست از معنای واژه دچار چالش کرده است. مفسران غالباً با نگاهی تفصیلی و دقت بیشتر به این واژگان پرداخته‌اند تا کارکرد زبانی و تفسیری این واژگان را به طور شفاف بیان کنند. مع الوصف تمامی مفسران از یک شیوه و بیان معنای مشخص و واحدی استفاده نکرده‌اند و اختلافاتی میان مفسران شیعه و سنی و مفسران قدیم و معاصر دیده می‌شود. این مقاله درصدد است به بررسی پنج واژه غریب قرآنی در تفاسیر قرآن کریم و فرهنگ لغت عربی بپردازد. این تفاسیر به صورت متنوع، از تفاسیر شیعه و اهل تسنن و همچنین تفاسیر قدیم و جدید انتخاب شده است. این مقاله باتکیه بر روش توصیفی-تحلیلی، سیر تحول و تطور برداشت‌های تفسیری مفسران شیعه و اهل سنت از این پنج واژه، و نیز تحلیل چگونگی استنباط و بسط مفهومی این واژگان در بستر تاریخ تفسیر، از آغاز تا دوره معاصر را

 10.22034/alr.2026.3499.1138

farzandwahy@yahoo.com

farzand@yahoo.com

farzandwahy@google.com

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۲/۹

تاریخ ارسال: ۱۴۰۴/۱۰/۱۷

۱. استادیار گروه الهیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه - ایران (نویسنده مسئول).

۲. استادیار گروه الهیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه - ایران.

۳. دانش آموخته رشته الهیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه - ایران.

شیوه استناد به این مقاله: فرزندوحی، جمال؛ عبدالله، غلامی؛ حیدری پور، علی، (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)، «تحلیل تطبیقی سیر تطور برداشت‌های مفسران فریقین از پنج واژه غریب قرآنی (ولیجة، حفدة، هامة، مشکاة، افک) باتکیه بر مبانی لغوی»، جستارهای ادب عربی، شماره ۶، صص ۱۶۱-۱۸۹.



بررسی می‌کند. نتیجه نشان می‌دهد که تفاسیر ابتدایی غالباً کوتاه و به شکل مصداق به تبیین معنای واژگان پرداخته‌اند و تفاسیر میانی با پختگی بیشتر و تفاسیر جدید با بیان جنبه‌های تازه و ظرافت بیشتری معنای واژگان مورد نظر را تبیین کرده‌اند. تفاسیر اهل تسنن غالباً با محوریت روایات و تفاسیر شیعه با محوریت روایات و بافت و سیاق آیات قرآنی به تبیین معنای واژگان پرداخته‌اند. بررسی فرهنگ‌های لغت عربی نیز نشان می‌دهد که این واژگان از ریشه‌های معنایی مشترکی، چون «دخول»، «سرعت در خدمت»، «خاموشی و سکون»، «محفظه نور» و «واژگون‌سازی حقیقت» برخوردارند که سیر تطور معنای تفسیری آن‌ها بر همین معانی استوار شده است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، واژگان غریب، سیر تطور معنایی، تحلیل تطبیقی، تفاسیر شیعه، تفاسیر اهل سنت.



«غریب» در کلام به معنای سخن غامض، پیچیده و مبهم است و رابطه آن با معنای اصلی کلمه در این است که واژه غریب، دور از ذهن است و نیاز به تفسیر و توضیح دارد (خوری، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۱۶۵). در قرآن کریم واژه‌هایی است که علما آن‌ها را واژگان غریب می‌نامند، این غرابت بدان معنا نیست که آن‌ها ناشناخته یا نادرند؛ زیرا قرآن از چنین واژگانی پیراسته است، بلکه مقصود واژه‌هایی است که هنگام تأویل و تفسیر غریب می‌نماید، به گونه‌ای که همه مردم در فهم آن‌ها برابر نیستند (صادق الرافعی، ۲۰۰۰ م، ص ۵۰). با وجود اینکه این واژگان بخش کوچکی از قرآن کریم را به خود اختصاص داده‌اند و با توجه به نیاز وحیانی و بافت متنی کتاب، استفاده از آن‌ها هدفمند انجام گرفته است. آنچه در اینجا مهم و ضروری است، به کار بستن تلاش و کوشش از جانب زبان‌شناسان، نحویان و مفسران قرآن کریم برای تبیین و شرح معنای چنین واژگانی است، به نحوی که خواننده را در بیان فهم معنای مقصود و بلاغت پنهان در آن، آگاه سازد.

متناسب با اهمیت و ضرورت بررسی چنین واژگانی، در همان آغاز نزول قرآن بحث و پرسش درباره چنین واژگانی آغاز شد و خود پیامبر ﷺ به عنوان اولین مفسر قرآن به تبیین این واژگان برای مخاطبان و مستمعان می‌پرداختند. در قرن دوم هجری، بحث درباره مسائل لغوی قرآن با شدت آغاز شد. در نتیجه، آثاری با عناوین «غریب القرآن»، «معانی القرآن»، «مشکل القرآن» و «مجاز القرآن» تألیف شد. پیشینیان این عناوین را مترادف می‌دانستند و آن‌ها را به جای یکدیگر به کار می‌بردند. برخی از لغت‌شناسان نیز ضمن توضیح لغات، به آیات قرآن استشهاد می‌کردند و علاوه بر معانی مفردات آیات، به مباحث نحوی و قرائت‌های مختلف آن‌ها نیز می‌پرداختند (فراهیدی، ۱۴۱۰ ق، ج ۸، ص ۲۰۸). در هر صورت، به موضوع غریب القرآن در سده‌های گوناگون توجه شده و درباره آن کتاب‌های متعدد نگاشته شده است (ابن ندیم، ۱۳۶۶، ص ۳۷)؛ زیرا دانستن معانی مفردات قرآن کریم یکی از ابزارهای لازم برای دانستن معانی آیات است. از این رو دانستن این فن برای مفسر قرآن ضروری است، وگرنه پرداختن به کتاب خدا بر او روان نیست (زرکشی، ۱۴۰۸ ق، ص ۳۹۶). بنابراین اولین دانش قرآنی که مفسر به آن نیازمند است، دانش لفظی است و از جمله دانش‌های لفظی، تحقیق پیرامون مفردات الفاظ است و برای کسی که می‌خواهد معانی قرآن را درک کند، اولین یاریگر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۵۴). به عبارتی، دانش لغت‌شناسی و تفسیر، دو دانش مهم در قرآن پژوهی هستند که با همدیگر هم‌پوشانی دارند.

اما آنچه مسأله پژوهش حاضر است، شناخت دقیق و روشن معنای واژگان غریب قرآن، با تکیه بر ابزار



مقایسه و مقابله است. از همین رو، مقاله حاضر چندین کتاب تفسیری مهم از مفسران شیعه و اهل سنت و همچنین تفاسیر قدیم و جدید را انتخاب کرده است. در این میان، معنای ارائه شده توسط هر مفسر از پنج واژه مورد بحث (واژگان ولیجه، حفده، هامده، مشکاة، افک) تبیین شده و نیز به مقایسه این معانی و سیر تطور آن‌ها از زمان گذشته تاکنون پرداخته است، تا علاوه بر تبیین چگونگی سیر تطور برداشت‌های تفسیری، شناخت تقریباً مناسب و دقیقی از معنای این واژگان در تاریخ تفسیر به دست آید. این پژوهش با این روش جدید مقایسه‌ای، تنها پنج اسم را انتخاب کرده است تا با رعایت اصل تناسب میان واژگان مورد نظر به نتیجه مطلوبی دست یابد.

❁ سؤالات پژوهش

این پژوهش درصدد پاسخگویی به دو سؤال زیر است:

- سیر تحول و تطور برداشت‌های تفسیری مفسران فریقین در مواجهه با پنج واژه قرآنی (ولیجه، حفده، هامده، مشکاة، افک) در فرهنگ‌های لغت عربی و تفاسیر فریقین چگونه است؟
- چه تمایزات بارزی میان معنای پایه‌ای این واژگان در فرهنگ‌های لغت عربی و سیر تحول و تطور برداشت‌های تفسیری آن‌ها در تفاسیر فریقین وجود دارد؟

پیشینه پژوهش

درباره واژگان غریب قرآنی تاکنون پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است که از مهمترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مقاله «دانش واژگان دشوار فهم «غریب القرآن» (۱۳۸۵)، به قلم عباس عبدالله‌پور، منتشر شده در مجله پژوهش‌های قرآنی. در این جستار با عنوان «دانش واژگان دشوار فهم قرآن» نخست از جایگاه این دانش در میان دیگر دانش‌های قرآن سخن گفته شده است. آنگاه تعریف آن از میان تعاریف قرآن پژوهان مطرح شده است و در ادامه، پیشینه دانش غریب القرآن تا روزگار یاران نبی اعظم ﷺ را بررسی کرده است و از تلاش‌های دانشورانی چون «ابان بن تغلب»، «ابوعبیده معمر بن مثنی تیمی»، «ابوزکر یا یحیی بن زیاد فراء»، «ابوبکر سجستانی» و «راغب اصفهانی» یاد شده است.

• مقاله «واکاوی رویکردهای ادبی در تفسیر غریب القرآن» (۱۳۹۰) به تحقیق فاطمه دست رنج، همایش پژوهش های مدیریت و علوم انسانی در ایران، مجموعه مقالات دومین همایش بین المللی و چهارمین همایش ملی. این مقاله به بررسی رویکردهای ادبی در تفسیر واژگان غریب در کتاب «غریب القرآن» زید بن علی بن الحسین (ع) پرداخته است. از نگاه آن محقق، ریشه یابی لغات مشکل و غریب قرآن، استشهاد به اقوال قبایل عرب و بیان کاربردهای مختلف یک لغت در قرآن، بحث پیرامون معرّبات، بیان مترادف، اشتراک لفظی و نکات بلاغی نظیر مجاز و کنایه در آیات قرآن، از اهم موارد تفسیری است که در ابعاد مختلف یاد شده است.

• مقاله «نقش احادیث معصومان در معنایابی واژه های غریب قرآن کریم» (۱۳۹۶)، به تحقیق سید محسن موسوی و حجت علی نژاد در مجله حسنا (شماره ۳۳)، مقاله حاضر به بررسی نقش احادیث ائمه معصوم علیهم السلام به عنوان داناترین افراد در فهم معنای قرآن در تفسیر و تبیین معنای واژگان به طور کلی پرداخته است. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که احادیث شریف در معنایابی و تفسیر واژه های غریب قرآن می تواند نقش های مختلفی ایفا کند، از جمله: عبور از معنای ظاهری لفظ، تعیین معنای مراد و مقصود از واژه در قرآن؛ انتخاب یکی از دو یا چند معنا برای واژه، ایجاد معانی جدید برای واژه و تعیین مصداق و یا مصادیق برای واژه است.

• مقاله «دلیل غرابت معنایی واژگان قرآن؛ بررسی موردی واژگان «سفه»، «رغد» و «صاعقه» (۱۴۰۰)؛ با تحقیق اعظم فرجامی و طاهره معصومی، منتشر شده در مجله مفتاح. در پژوهش حاضر سه واژه «سفه»، «رغد» و «صاعقه» از دسته واژگان غریب انتخاب شدند تا میان کاربرد قبل از نزول و استعمال قرآن و نیز کاربرد آن ها بعد از نزول مقایسه شود. برخی از این مفاهیم جدید یا گسترش یافته، نزد قبائل عرب آشنا بوده و کاربرد داشته است و قرآن بر آن ها رنگ دینی زده است.

اما مقاله حاضر از آنجایی که با رویکردی مقایسه ای در ابعاد وسیع تر (تفاسیر شیعه و سنت و تفاسیر قدیم و جدید) به بررسی پنج واژه غریب می پردازد تا سیر تطور معنایی و تفسیری واژگان را در این تفاسیر مورد مذاقه و بحث قرار دهد، تحقیقی جدید است که تاکنون کسی به آن نپرداخته است.

گزینش تفاسیر مورد استفاده در این پژوهش براساس سه معیار اصلی صورت گرفته است: تنوع مذهبی (شامل تفاسیر شیعه و اهل سنت)، تنوع زمانی (شامل تفاسیر کهن از قرن های نخستین، تفاسیر میانی و



تفاسیر معاصر) و شهرت علمی (تفاسیری که در طول تاریخ تفسیر، تأثیرگذار و مورد توجه قرآن پژوهان بوده‌اند). بر این اساس، تفاسیری چون تبیان شیخ طوسی، مجمع البیان طبرسی و المیزان طباطبائی از سوی مفسران شیعه، و تفاسیر طبری، کشاف زنجیری، ابن کثیر و المنار رشید رضا، از سوی مفسران اهل سنت انتخاب شده‌اند تا تصویری جامع از سیر تطور برداشت‌های مفسران در بستر تاریخ تفسیر ارائه دهند.

۱. بحث و بررسی

در این بخش از مقاله، به بررسی پنج واژه غریب مورد بحث قرآنی در پاره‌ای از تفاسیر شیعه و سنت پرداخته می‌شود و سیر تطور و تفاوت‌ها و تیزبینی‌های هر مفسری به بحث و بررسی گذاشته می‌شود.

۱-۱. واژه «وَلِيجَةً»

واژه «وليجه» یکی از واژگان غریب قرآن کریم است که تنها یک بار در آیه: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (توبه/۱۶) به کار رفته است. این واژه در سیاقی نازل شده است که خداوند مؤمنان را از اتخاذ دوستان و هم‌رازان از میان غیر مؤمنان باز می‌دارد. مفهوم دقیق «وليجه» و گستره معنایی آن از دیرباز محل بحث مفسران و لغویان بوده است. ریشه‌یابی این واژه در فرهنگ‌های لغت عربی و سپس سیر تطور معنایی آن در تفاسیر فریقین، نقش مهمی در فهم صحیح آیه و مقصود الهی دارد.

۱-۱-۱. بررسی لغوی

در فرهنگ‌های لغت عربی، «وليجه» از ریشه «ولج» به معنای دخول و ورود است. فراهیدی در کتاب «العين» می‌گوید: «الوليجة: الدخيلة في القوم من غيرهم» (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۲۰۸). ابن فارس ریشه «ولج» را به معنای دخول در چیزی می‌داند و «وليجه» را به معنای «بطانة» و «دُخلاء»؛ یعنی نزدیکان و هم‌رازان معنا کرده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۲). ازهری آن را به معنای «دوست و ولی» آورده است (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱، ص ۱۳۱). راغب اصفهانی در «مفردات» می‌نویسد: «الوليجة: البطانة من غير أهل الدين» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۲). ابن منظور به نقل از فراء، «وليجه» را به معنای «رازنگهدار از مشرکان» دانسته است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۰۰). فیروزآبادی نیز آن را به معنای «کسی که از غیر خانواده خود مورد اعتماد قرار می‌گیرد» تفسیر کرده است (فیروزآبادی، ۱۴۱۵، ج ۱،

ص ۲۸۹): بنابراین، اهل لغت بر معنای اصلی «دخول» و سپس «هم‌رازی و رازداری» اتفاق نظر دارند.

۱-۲. بررسی واژه در تفاسیر شیعه

شیخ طوسی در «التبیان»، ولیجه را «الدخيلة في القوم من غيرهم» معنا کرده و آن را با واژه‌های «دخيلة» و «بطانة» هم معنادارسته است (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۸۷). طبرسی در «مجمع البیان» آن را محرم اسرار، دوست و صاحب اختیار تفسیر کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۲، ص ۷۲۶). فیض کاشانی در «تفسیر الصافی» آن را به «مخلصین» و کسانی که از غیر خدا هم‌راز نمی‌گیرند، تعبیر کرده است (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۲۶). علامه طباطبائی در «المیزان» بانگاهی عمیق‌تر، ولیجه را به معنای محرم اسرار می‌داند و بر جنبه اشراف بر باطن در این واژه تأکید می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۳، ص ۳۸۶). طیب در «اطیب البیان» آن را «دخول در حزب الهی» معنا کرده و به گفتمان سیاسی زمانه پیوند زده است (طیب، ۷۸۱۳ ش، ج ۶، ص ۱۹۱).

مفسران شیعه در تبیین واژه «ولیجه» دقت و نکته‌سنجی قابل توجهی به کار گرفته‌اند و بر بافت قرآنی تأکید کرده‌اند. شیخ طوسی در تفسیر خود می‌گوید: «الولیجة: الدخيلة في القوم من غيرهم، يقال: ولج یلج ولوجاً، وأولج إیلاجاً، وتولج تولجاً، بمعنى الدخول. والولیجة والدخيلة والبطانة نظائر. وكل شيء دخل في شيء وليس منه، فهو ولیجة» (طوسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۸۷).

او با این بیان، «ولیجه» را به معنای کسی می‌داند که در میان قومی وارد شده؛ اما از آنان نیست. شیخ طوسی با تکیه بر معنای لغوی و ساختار سخن عربی، این معنا را متناسب با بافت و سیاق آیه برگزیده است؛ زیرا آیه در صدد ترسیم مرزی روشن میان مؤمنان و غیرمؤمنان است. اگرچه این تفسیر، معنای واژه را در چارچوب لغوی آن تبیین می‌کند؛ اما همچنان به تبیین دقیق مقصود نهایی آیه نمی‌پردازد.

فیض کاشانی با دقتی افزون‌تر، «ولیجه» را به «مخلصین» تفسیر کرده است و می‌گوید: «المخلصین غیر المتخذین من دونهن بطانة یوالوهم و یفشون الیهم أسرارهم. ولما دلت علی أنه متوقع، قيل: أراد بنفي العلم نفي المعلوم» (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۳۲۶).

به نظر او، «ولیجه» صرفاً به معنای «فرد بیگانه» نیست؛ بلکه به کسی اطلاق می‌شود که بتوان بر او اعتماد کرد و راز دل گفت. از این رو، عنصر «رازداری» و «اخلاص» در این تفسیر برجسته شده است و به درستی، تنها مؤمنان خالص را شامل قانون آیه می‌داند. در میان مفسران معاصر، طیب بانگاهی گفتمانی و

متناسب با شرایط سیاسی روز می گوید:

«تمام هم آن ها این است که داخل در حزب الهی شوند تا مشمول آیه «الْإِن حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (مجادله/۲۳) قرار گیرند، یا در حزب رسول و مؤمنان باشند تا مشمول آیه «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنْ حِزْبُ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده/۶۱) شوند. کلمه ولیجه به معنای دخول در حزب است» (طیب، ۷۸، ۱۳، ج ۶، ص ۱۹۱).

در این تفسیر، واژه «ولیجه» با دیگر آیات قرآنی پیوند خورده است و در چارچوب گفتمان سیاسی اسلام و نظریه پردازی اجتماعی معنا می یابد. بدین سان، تنها افراد منتسب به حزب الله مورد اعتماد دانسته شده اند و افراد غیر منتسب به حزب الله در این مجموعه قرار نگرفته اند.

این سیر نشان می دهد که تفسیر «ولیجه» از معنایی لغوی و عمومی، به سوی معانی دقیق تر و بافت مدار، در نهایت به سوی گفتمانی سیاسی و اجتماعی تحول یافته است.

۱-۱-۳. بررسی واژه در تفاسیر اهل سنت

در تفاسیر اهل سنت نیز همین سیر تطور معنایی مشاهده می شود؛ بدین معنا که در تفاسیر آغازین، بیشتر بر جنبه های زبانی و لغوی واژه تأکید شده است.

برای نمونه، طبری در تفسیر خود، «ولیجه» را شیی می داند که در غیر خود داخل می شود. او می نویسد:

«ولیجه: هو الشیء یدخل فی آخر غیره. یقال: ولیج فلان فی کذا لیجه، فهو ولیجة. وإنما غنی بها فی هذا الموضع البطانة من المشرکین؛ نهی الله المؤمنین أن یتخذوا من عدوهم من المشرکین أولیاء یفشیون إلیهم أسرارهم» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۶۵).

طبری آشکارا از مفهوم بیگانگی و دخول یک عنصر ناهمگون غیر خودی در میان جمعی همگون خودی سخن می گوید و با توجه به بافت آیه، مصداق آن را مشرکان می داند. نگاه طبری به واژه عمدتاً بر معنای لغوی آن در کلام عربی استوار است و او بدون ورود به جزئیات، مشرکان را در برابر مؤمنان قرار می دهد.

در تفاسیر میانی، مانند تفسیر بغوی، چنین آمده است: «بطانة وأولیاء یوالونهم ویفشیون إلیهم أسرارهم»

(بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۲۲). با این سخن، بغوی از دایره صرفاً لغوی فراتر رفته و معنایی مفهومی تر و آزادتر از واژه ارائه کرده است. از نگاه او، «ولیجه» به انسان رازدار اطلاق می شود و شامل همه مؤمنان نمی گردد. به عبارتی، معنای واژه در این تفسیر محدودتر شده است و تنها گروهی خاص از مؤمنان را دربر می گیرد و همه مومنان یا مسلمانان در این مصداق داخل نمی شوند. آنچه بغوی را به این تفسیر کشانده، تأکید بر عنصر «رازداری» است که لزوماً در همه مؤمنان یافت نمی شود.

در میان مفسران متأخر، آلوسی نیز بر معنای رازداری و حفظ سر تأکید کرده و با اشاره به سخن ابن عباس که «ولوج» را به معنای داخل شدن دانسته، ولیجه را در آیه با مفهوم لغوی «دخول» پیوند داده است (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۵۷).

در برخی تفاسیر جدید، از جمله تفسیر المنار، نوشته رشید رضا، این سیر به سوی نظریه پردازی و پیوند آیه با مسائل سیاسی روز پیش رفته است و مفهوم «نفوذ» و ضرورت جلوگیری از نفوذ دشمنان در جمع مسلمانان برجسته شده است. رشید رضا ذیل آیه «ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة» می نویسد:

«أي ولم يتخذوا لأنفسهم دخيلة و بطانة من المشركين الذين يحادون الله تعالى بالشرك به، ويحادون رسوله بالصد عن دعوته، ويقاثلون المؤمنين أنصار الله ورسوله، يطلعون أولئك الولاة على أسرار الملة ويقفونهم على سياسة الأمة، كما فعل ويفعل المنافقون ومرضی القلوب فيكم» (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۲۰۲).

او با این تفسیر، به روشنی میان مفهوم «ولیجه» و مسائل سیاسی و مصالح اجتماعی پیوند برقرار کرده است و تفسیری به روز و متناسب با شرایط جدید ارائه داده که برای مخاطب امروزی قابل درک و الهام بخش است.

در مجموع، تفاسیر اهل سنت از معنای لغوی محض آغاز کرده اند، سپس به مفهوم رازداری و در نهایت، به تحلیل سیاسی - اجتماعی از مقوله «نفوذ» دست یافته اند. این سیر نشان دهنده تکامل فهم مفسران از واژه «ولیجه» و تطبیق آن با نیازها و شرایط هر دوره است.

بررسی سیر تطور معنایی واژه «ولیجه» در فرهنگ های لغت عربی و تفاسیر فریقین نشان می دهد که این واژه از معنای اصلی لغوی به تدریج به مفاهیم استعاری و کنایی از قبیل «رازداری، هم پیمانی، نفوذی» تحول یافته است. در تفاسیر متقدم شیعه و سنی، تأکید بر همان معنای لغوی و مصداق یابی آن در تقابل مؤمنان با



مشركان شده است. در تفاسیر میانی فریقین، عنصر «رازداری و اخلاص» برجسته شده و شمول معنایی واژه محدودتر گردیده است. در تفاسیر متأخر و معاصر، این واژه در گفتمانی سیاسی - اجتماعی بازتعریف شده و به مفهومی کاربردی برای شرایط روز تبدیل گشته است. این سیر نشان دهنده تکامل تدریجی معنایی واژه از یک مفهوم لغوی ساده به سوی معانی عمیق تر اعتقادی، اخلاقی و سیاسی در بستر تفاسیر است.

۱-۲. واژه «حَفْدَة»

واژه «حَفْدَة» از دیگر واژگان غریب قرآن است که در آیه: «وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَلَيْسَ الْبَاطِلُ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ» (نحل/۷۲) در کنار واژه «بنین» به کار رفته است. خداوند در این آیه از نعمت های خود از جمله همسران، فرزندان و «حَفْدَة» یاد می کند. این واژه به دلیل ابهام در مصداق و گستره معنایی، همواره مورد توجه مفسران بوده و معانی متعددی برای آن ذکر شده است. بررسی ریشه شناختی «حَفْدَة» در منابع لغوی و سپس تحلیل سیر تحول تفسیری آن در تفاسیر شیعه و سنی، ما را به فهم دقیق تری از این نعمت الهی رهنمون می سازد.

۱-۲-۱. بررسی لغوی

ابن عباس در پاسخ به نافع بن ازرق، «حَفْدَة» را به معنای «ولد الولد» (نوه) دانسته است (ابن عباس، بی تا، ص ۳۵). زید بن علی آن را «خدمتکاران و یاران» و نیز «دو خواهر» معنا کرده است (زید بن علی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۲). فراهیدی ریشه «حَفْد» را به معنای «چابکی در کار و خدمت» می داند (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۰۷). ابن فارس نیز «حَفْد» را به معنای سرعت در عمل و جمع شدن برای خدمت دانسته و «حَفْدَة» را «اعوان» معنا کرده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۸۴). راغب اصفهانی «حَفْدَة» را جمع «حافد» به معنای «متحرک و کسی که در خدمت شتاب می کند» می داند و مفسران آن را به «اسباط» (نوه ها) تفسیر کرده اند؛ زیرا خدمت آنان صادقانه تر است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۲۴۳). زنجشیری نیز آن را به «اعوان» معنا کرده و از مجاز آن به «فرزندان پسر» یاد کرده است (زنجشیری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۹۹). ابن منظور به نقل از فراء، «حَفْدَة» را «دو خواهر» و نیز «یاران» دانسته است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۵۳).

۱-۲-۲. بررسی در تفاسیر شیعه

مفسران شیعه در تبیین واژه «حفدة» رویکردهای گوناگونی داشته‌اند؛ گاه به تفصیل و گاه به اختصار به دلالت‌های آن پرداخته‌اند.

در میان تفاسیر کهن، علی بن ابراهیم قمی می‌نویسد: «و قوله "و الله جعل لكم من أنفسكم أزواجا؛ يعني حواء خلقت من آدم، و وَ حَفْدَةً قَالَ: الْأَخْتَانُ" (قصی، ۱۳۶۷ ش، ج ۱، ص ۳۸۷). «و خداوند برای شما از (جنس) خودتان همسرانی آفرید»؛ یعنی حوا از آدم خلق شد.

او «حفدة» را به معنای «دو خواهر» تفسیر کرده است. به نظر می‌رسد با توجه به محور هم‌نشینی و مجاورت واژه «بنین» در آیه، دلالت «حفدة» بر مؤنث را منطقی دانسته است، هرچند دلیل انتخاب «دو خواهر» به جای «خواهران» روشن نیست.

شیخ طوسی در تبیان، با آگاهی از غرابت واژه، آرای گوناگون مفسران پیشین را گرد آورده است:

«مجاهد و طاوس گفتند: حفدة به معنای خدمتکاران است. ابن عباس: خدمتکاران و یاران؛ و در روایتی دیگر: فرزندان و نوه‌ها؛ و در روایتی دیگر: فرزندان زن از شوهر پیشین. حسن بصری گفت: هر که تو را یاری کند، حفدة توست؛ خواه پسران، نوه‌های دختری، یاران یا خویشان. ابن مسعود، ابوالضحی، ابراهیم نخعی و سعید بن جبیر گفتند: حفدة به معنای دو خواهر و نیز همسران دختران است» (طوسی، بی تا، ج ۶، ص ۴۰۶).

شیخ طوسی به خوبی از غرابت این واژه آگاه بوده است. از این رو، دلالت‌های گوناگون آن را با ذکر آرای مفسران و صاحب‌نظران پیشین گرد آورده است و بدین ترتیب، بر اختلاف دیدگاه‌ها و اشتراک ناپذیری معنا تأکید کرده است. او با گزارش این اقوال متعدد، بدون آنکه یکی را بر دیگری ترجیح دهد، صرفاً نقش راوی و گزارش‌دهنده را ایفا کرده و نشان داده است که هریک از این معانی در جای خود ارزشمند و قابل تأمل هستند.

اما طبرسی در مجمع‌البیان، با تکیه بر معنای لغوی، به تبیین مفهوم واژه پرداخته است:

«الحفدة جمع حافد وأصل الحفد الإسراع في العمل ومنه ما جاء في الدعاء وإليك نسعى ونحفد ومنه قيل للأعوان حفدة لإسراعهم في الطاعة»؛ حفدة جمع حافد است



و اصل آن به معنای سرعت در عمل و خدمت است. در دعای قنوت می‌خوانیم: "و إلیک نسعی و نحفد؛ از همین روست که به یاران و اعوان "حفدة" گفته می‌شود، زیرا در اطاعت و پیروی شتاب می‌کنند» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۶، ص ۵۷۵).

چنان‌که مشخص است، از نگاه طبرسی معنا و مفهوم واژه به جای ذکر مصداق‌ها راهگشا است و وی با بیان معنای لغوی، واژه مقصود خداوند از کاربرد آن را بیان کرده است و خواننده را در گزینش مصداق آزاد گذاشته است.

در میان مفسران معاصر، علامه طباطبائی با نگاهی تحلیلی می‌فرماید:

«خدای تعالی فرمود: "و جعل لکم من أرواحکم بنین و حفدة". حفدة جمع حافداست و به معنای کسی است که در خدمت، جنب و جوشی سریع دارد، خواه از خویشان باشد خواه بیگانه؛ اما مفسران آن را به "اسباط" (نوه‌ها) و مانند آن تفسیر کرده‌اند؛ زیرا خدمت نوه‌ها صادقانه‌تر است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ ش، ج ۱۲، ص ۴۲۹).

چنان‌که ملاحظه می‌شود، تطور و تکامل واژه در نزد علامه به درجه مناسب و قابل قبولی رسیده است. این مفسر علاوه بر بیان معنای لغوی که مدلول‌های گوناگونی را شامل می‌شود، یکی از مصداق‌ها را به دلیل صفای خدمت، بر دیگر مصداق‌ها ترجیح داده است. معنایی که وی از واژه به دست داده است، کامل‌تر و دقیق‌تر است.

این سیر در تفاسیر شیعی نشان می‌دهد که تفسیر «حفدة» از گزارش صرف اقوال گوناگون توسط قی و طوسی، به سوی تبیین معنای جامع لغوی در دیدگاه طبرسی صورت گرفته است. سپس به سوی ترجیح مصداقی بر اساس معیارهای معنایی توسط علامه طباطبائی تحول یافته است. بدین ترتیب، واژه «حفدة» از دایره ابهام بیرون آمده و معنایی روشن‌تر و متناسب‌تری با سیاق آیه یافته است.

۳-۲-۱. بررسی در تفاسیر اهل سنت

مفسران اهل سنت نیز به سهم خود، با دقت و تفصیل، به تبیین معنای واژه «حفدة» پرداخته‌اند. از میان مفسران کهن، مقاتل بن سلیمان دیدگاهی متفاوت ارائه کرده است: «و حَفْدَةٌ یعنی بالبنین الصغار، والحفدة الکفار یحفدون أباهم بالخدمة، وذلك أنهم كانوا في الجاهلية یخدمهم أولادهم» (مقاتل

بن سلیمان، ۱۴۲۳ق، ج ۲، ص ۴۷۷).

از نگاه او، «حفده» به فرزندان کافری اشاره دارد که در دوران جاهلیت به پدران خود خدمت می کردند. از نگاه وی، «حفده» همان معنای پسران را دارد؛ اما تفاوت آن با «بنین» در مصداق یابی زمانی است؛ یعنی این واژه به پسران متعلق به عصر جاهلیت اختصاص دارد.

طبری در جامع البیان روایت زیر را نقل می کند: «حدثنا أبو كريب، قال: ثنا أبو بكر، عن عاصم، عن ورقاء: سألت عبد الله ما تقول في الحفدة؟ هم حشم الرجل؟ يا أبا عبد الرحمن! قال: لا، ولكنهم الأختان» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۹۶).

طبق این نقل، طبری همانند قی از مفسران شیعه، بر معنای «دو خواهر» تأکید کرده است و دلالت واژه بر خادمان را نادرست می داند. از نگاه او، «حفده» در تقابل با «پسران» به معنای «خواهران» است.

فخر رازی با دقتی خاص، با گزارش واحدی، به تحلیل واژه پرداخته است:

واحدی گفت: اصل حفده از حفد است که شتاب در خدمت و عمل است. گفته می شود: حفد یحفد حفداً و حفوداً و حفداناً هرگاه شتافت. حفده جمع حافد است و حافد کسی است که در خدمت به تو می شتابد و در طاعت تو سبقت می گیرد. حفده در لغت به معنی یاران و خدمتکاران است، پس لازم است که منظور از حفده در آیه مذکور یاوران باشد، کسانی که از قَبَل زن به مرد می رسند؛ زیرا که خدای متعال فرمود: «و برای شما از همسرانتان فرزندان و نوه هایی قرار داد»، پس یاران که از قَبَل زن به مرد نمی رسند، مشمول این آیه نمی شوند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۰، ص ۲۴۵).

وی با تبیین معنای لغوی «حفد» به «شتاب در خدمت»، واژه را به «یاران و خدمتکاران» معنا کرده است؛ اما با توجه به محور هم نشینی واژه «أزواج» در آیه، نتیجه می گیرد که این یاران باید از جانب همسران به انسان رسیده باشند؛ از این رو، مصادیقی چون دختران و نوه ها را در بر می گیرد. به عبارتی، اصل بر یاری رسانی است؛ اما قید «از همسرانتان» دایره شمول آن را محدود می کند.

در میان مفسران معاصر، جنبه جدیدی از معنای واژه «حفده» کشف نشده است. برای مثال، آلوسی «حفده» را جمع «حافد» و به معنای زمانی می داند که فرد در خدمتگزاری و پیروی کردن شتاب می ورزد

(آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۴۲۷).

به نظر می‌رسد بررسی دقیق مفسران پیشین، جای چندانی برای کشف جنبه‌های تازه از این واژه باقی نگذاشته است؛ از این رو، تفاسیر معاصر بیشتر به بازگویی همان آرای کهن بسنده کرده‌اند.

این سیر نشان می‌دهد که تفاسیر اهل سنت نیز همانند تفاسیر شیعه، از گزارش صرف اقوال گوناگون، به سوی تحلیل لغوی و توجه به محورهای همنشینی حرکت کرده‌اند. فخر رازی با نگاه ترکیبی خود، میان معنای لغوی و ساختار آیه پیوند برقرار کرده و تفسیری منسجم تر از واژه «حفده» ارائه داده است.

بررسی سیر تطور واژه «حفده» در منابع لغوی و تفاسیر فریقین نشان می‌دهد که این واژه با وجود گستره معنایی وسیع (یاران، خدمتکاران، نوه‌ها، دو خواهر و...)، ریشه مشترکی در مفهوم «سرعت و شتاب در خدمت» دارد. در تفاسیر شیعه، با تکیه بر معنای لغوی، تفسیری جامع برای آن ارائه شده و به تدریج از سوی علامه طباطبائی به تکامل معنایی نزدیک شده است. در تفاسیر اهل سنت نیز با تحلیل لغوی و توجه به همنشینی آن با «أزواج»، از سوی فخر رازی دچار محدودیت معنایی شده است. این سیر نشان می‌دهد که مفسران کوشیده‌اند با توجه به بافت آیه، مناسب‌ترین مصداق را برای این واژه غریب برگزینند.

۱-۳. واژه «هامدة»

در توصیف زمین خشک و بی‌گیاه که با نزول باران حیات دوباره می‌یابد، واژه «هامدة» به کار رفته است: «وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» (حج/۵). این واژه تصویری زنده از قدرت مطلق الهی را در احیای مردگان به دست می‌دهد. «هامدة» از ریشه «همد» به معنای خشکی، سکون و خاموشی است و کاربرد آن در این آیه، ابعاد بلاغی و معنایی ویژه‌ای دارد. واکاوی این واژه در فرهنگ‌های لغت عربی و پیگیری سیر تفسیری آن در تفاسیر فریقین، نشان‌دهنده عمق تصویرپردازی قرآنی و تأمل مفسران در تبیین قدرت الهی است.

۱-۳-۱. بررسی لغوی

أزهری «الأرض الهامدة» را به زمین خشک و بی‌گیاه معنا کرده و «همود» را به نبود حیات و گیاه دانسته است (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۱۲۶). ابن قتیبه دینوری آن را «مرده و خشک» معنا کرده و به «همود النار»

(خاموش شدن آتش و خاکستر شدن) تشبیه نموده است (ابن قتیبه، ۱۳۹۸، ص ۲۹۰). راغب اصفهانی می نویسد: «همدت النار: طفئت، ومنه أرض هامدة لا نبات فيها، و نبات هامد: یابس»؛ آتش خاموش شد، و در همین معنا است زمین هامده که گیاه در آن نیست، و گیاه هامد یعنی خشک (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۸۴۵).

طریحی نیز آن را به «خشک و مرده» معنا کرده است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۶۸). زبیدی با تفصیل بیشتری می گوید: «هامدة» را در عبارت «شجرة هامدة إذا اسودت و بليت» به «سیاه و پوسیده شده» معنا کرده و آن را مجاز دانسته است (زبیدی، ۱۴۱۴ ق، ج ۵، ص ۳۳۷)؛ بنابراین، لغویان بر معنای اصلی «خشکی، بی گیاهی و مرگ زدگی» اتفاق نظر دارند؛ اما هریک با تعابیر متفاوت آن را بیان کرده اند که نشان دهنده غرابت واژه است.

۱-۳-۲. بررسی در تفاسیر شیعه

واژه «هامدة» نیز مانند دیگر واژگان غریب قرآن، مورد توجه مفسران قدیم و جدید قرار گرفته است. شیخ طوسی در تبیان «هامدة» را به معنای خشک، فرسوده و بی گیاه دانسته است و با استناد به شعری که در آن به رنگ پریدگی جسم و پوسیدگی لباس اشاره شده، بر مفهوم فرسودگی تأکید کرده است (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۲۹۱). از نگاه شیخ طوسی، این واژه به معنای رنگ پریده و پوسیده است و برای تبیین معنای این واژه از مصادیق همچون گیاه، پوست و لباس استفاده کرده است تا چگونگی حالت زمین در توصیفی قرآنی را به تصویر بکشد.

طبرسی در مجمع البیان معنای نزدیک به معنای مدنظر شیخ طوسی یعنی «نابودشده» را آورده است و برای درستی دیدگاه خود، به سخن مجاهد اشاره کرده که وی «هامده» را به معنای زمین خشک و تهی از اثر هر گیاهی تفسیر کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۷، ص ۱۱۴). او «هامدة» را به «نابودشده» و به نقل از مجاهد، به «خشک و تهی از هر اثر گیاهی» تفسیر کرده است.

از مفسران معاصر، علامه طباطبائی در المیزان با بهره گیری از نظر راغب اصفهانی می نویسد: وقتی گفته می شود «همدت النار» معنایش این است که آتش خاموش شد و از همین باب است «ارض هامدة» یعنی زمین بدون گیاه، و نبات «هامد» یعنی گیاه خشک (طباطبائی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۴، ص ۳۴۴). چنان که



ملاحظه می‌شود، علامه طباطبائی با بهره‌گیری از نظر راغب اصفهانی معنای واژه را از جهت لغوی بیان کرده است و ارتباط آن را با موصوف؛ یعنی «الأرض» تبیین نموده است. از نگاه او، با توجه به معنای لغوی، تعبیر «أرض هامده» به معنای زمین بدون گیاه است؛ اما اگر «هامده» صفت «نبات» در نظر گرفته شود، به معنای خشک است و اگر صفت «آتش» در نظر گرفته شود، به معنای خاموش است.

صادق تهرانی در تفسیر خود با بسط بیشتری «وتری الأرض هامدة» را این گونه معنا می‌کند: «عواناً بین الموت والحياة مستعدة للحياة» یعنی زمین را خشک می‌بینی؛ یعنی میان مرگ و زندگی قرار دارد و مستعد زندگی است. در ادامه «هامده» را نه به معنای مرگ کامل؛ بلکه حالتی میان مرگ و زندگی می‌داند و با تشبیه آن به جانوری که پس از حرکت و جنبش آرام گرفته است، تفسیر تصویری و متناسب با گفتمان قیامت ارائه می‌دهد (تهرانی، ۱۴۱۰ق، ج ۲۰، ص ۱۶).

این سیر تطور معنایی نشان می‌دهد که مفسران قدیم بر معنای خشکی و فرسودگی تأکید داشته‌اند، حال آنکه در تفاسیر معاصر با دقتی خاص، مفاهیمی چون «حالت میان مرگ و زندگی» و «آمادگی برای حیات دوباره» نیز به گستره معنایی واژه افزوده شده است.

۳-۳-۱. بررسی در تفاسیر سنت

این واژه غریب قرآنی، توجه بسیاری از مفسران اهل سنت را به خود جلب کرده است و آنان درباره معنای کاربرد آن در آیه مورد بحث، دیدگاه‌های گوناگونی را بیان داشته‌اند.

طبری، مفسر نامدار قرن چهارم، در جامع البیان می‌گوید: «وتری الأرض هامدة: قال لا نبات فيها. و قوله "فإذا أنزلنا عليها الماء اهتزت": يقول تعالى ذكره فإذا نحن أنزلنا على هذه الأرض الهامدة التي لا نبات فيها المطر من السماء...» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۸۹). او «هامده» را به صراحت، به معنای «بی گیاه» تفسیر کرده است. از نگاه وی، زمین هامده زمینی است که فاقد گیاه باشد. هرچند این معنا با برخی تفاسیر شیعه که مفاهیمی چون بی حرکتی یا حالت میان مرگ و زندگی را مطرح کرده‌اند، تفاوت دارد؛ اما در یک راستا و هم‌سو با آن هاست؛ زیرا زمین بی گیاه، به نوعی، زمینی خفته و بدون حرکت به شمار می‌رود.

در همین چارچوب، ثعلبی نیز با این عبارت «وتری الأرض هامدة: يابسة الأثر من الزرع والنبات كهمود النار» (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۸)، همان معنای خشکی و بی گیاهی را بیان کرده است؛ اما با تشبیه

زمین به «همود النار»؛ یعنی خاکستر آتش، بر شدت این خشکی تأکید ورزیده است. این تأکید بر شدت، به منظور برجسته‌سازی قدرت خداوند در زنده کردن دوبارهٔ زمینی کاملاً خشک است؛ یعنی زمینی که این گونه خشک و خاکسترگون، بار دیگر سرسبز می‌شود. ثعلبی با این تصویرپردازی کوشیده است، ضمن به تصویر کشیدن اعجاز الهی، مخاطب را به اقناع برساند.

ابن کثیر، مفسر قرن هشتم، در تفسیر خود «وتری الأرض هامدة» می‌نویسد: این نشانه‌ای بر قدرت خداوند بر زنده کردن مردگان است، همان طوری که زمین خشک و مرده را زنده می‌کند. وی در ادامه با رویکردی تشدید، «هامده» را زمینی بایر تفسیر می‌کند که چیزی در آن نمی‌روید. «زمین تیره‌گون و ازهم‌پاشیده» و «مرده» دو معنای دیگر است که وی از قناده و سدی گزارش می‌کند (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۳۴۹). وی با این کار، در صدد است عظمت اعجاز الهی را در زنده کردن مردگان آشکارتر سازد.

عبد الکَریم خطیب، مفسر معاصر مصری، در ادامه همین رویکرد می‌گوید: زمینی که مرده است و هیچ نشانی از نشانه‌های زندگی در آن نیست. این زمین خشک و بی‌آب و علف، همان چیزی است که انسان با دیدگانش آن را می‌بیند، پس تماماً مرده است و در یک سکوت وحشت‌انگیز و هولناکی مانند سکوت قبرهاست (خطیب، ۲۰۰۳م، ج ۹، ص ۹۸۴) که با وجود انسان‌های زیادی که در آن هستند، حرکتی از آن‌ها سر نمی‌زند و کاملاً بی‌حرکت و خاموش هستند. این تصویرپردازی ادبی، خواننده را به تأمل در قدرت مطلق الهی وامی‌دارد.

با تأمل در این تفاسیر، شاید بتوان دریافت که چرا خداوند واژه‌ای غریب را برگزیده است. کاربرد چنین واژگانی، مفسران و خوانندگان را به گستره‌ای از معانی و تصاویر ذهنی رهنمون می‌سازد و افق‌های تازه‌ای برای فهم و تدبر در آیات الهی می‌گشاید.

واژه «هامدة» در فرهنگ‌های لغت عربی به معنای خشکی، سکون، خاموشی و بی‌گیاهی است و از سوی لغویان به «زمین خشک و بی‌گیاه»، «مرده و بی‌جان» و «خاکسترشده» تطور یافته است. در تفاسیر شیعه، این واژه از معنای صرفاً لغوی فراتر رفته است و با تفکیک کاربرد صفت برای موصوف‌های گوناگون و با تحلیلی دقیق‌تر به «حالت میان مرگ و زندگی» و «آمادگی برای حیات» رسیده است. در تفاسیر اهل سنت برای این واژه، رویکردی تشبیهی در پیش گرفته شده و به سکوت وحشتناک قبرها تشبیه شده است. این سیر نشان می‌دهد که واژه «هامدة» با وجود ثبات معنای محوری، از یک توصیف ساده



به مفهومی عمیق تر و تصویری تحول یافته است و مفسران کوشیده‌اند با بهره‌گیری از عناصر بلاغی، ابعاد تازه‌ای از قدرت الهی را در احیای مردگان به نمایش بگذارند.

۱-۴. واژه «مَشْکَاة»

در تمثیل نور الهی واژه «مَشْکَاة» به کار رفته است: «اللَّهُ نور السموات والأرض مثل نوره كمشكاة فيها مصباح» (نور/۳۵). این واژه به دلیل جایگاه ویژه‌اش در یکی از مهم‌ترین آیات خداشناسی، همواره کانون توجه مفسران بوده است. و ظاهراً کاربرد تمثیلی «مَشْکَاة» در قرآن، ابعاد معنایی عمیقی یافته است. بررسی مفهومی این واژه در منابع لغوی و سیر تطور تفسیری آن در تفاسیر شیعه و سنی، ما را با لایه‌های معنایی این تمثیل ناب قرآنی آشنایی می‌سازد.

۱-۴-۱. بررسی لغوی

فراهیدی در «العین»، «مَشْکَاة» را به «حفرة کوچک در دیوار به اندازه یک طاقچه که روزنه ندارد» معنا کرده است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۸۹). ازهری آن را به دوزبان عربی و حبشی نسبت داده و گاه به معنای «قندیل» (فانوس) و گاه به معنای «کوة» (طاقچه) دانسته است (ازهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۱۶۶). ابن حسون آن را از زبان حبشی و به معنای «طاقچه» دانسته است (ابن حسون، ۱۳۶۵، ص ۳۸). راغب اصفهانی می‌نویسد: «المَشْکَاة: کوة غیر نافذة، ذلک مثل القلب، والمصباح مثل نور الله فيه؛ مَشْکَاة طاقچه‌ای بدون روزنه است و آن مانند قلب، و چراغ مانند نور خدا در آن است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۶۳). قرشی در قاموس قرآن می‌گوید: «مَشْکَاة را بهتر است محفظه و چراغدان گفت» (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۶۶).

۱-۴-۲. بررسی در تفاسیر شیعه

این واژه در تفاسیر شیعه با دقت و موشکافی مفسران تجزیه و تحلیل شده است. اهمیت و نقش مؤثر آن در اندیشه و معارف قرآنی، به ویژه در حوزه خداشناسی، سبب شده است تا مفسران با تمرکز بیشتری به بررسی آن بپردازند. شیخ طوسی در التبیان فی تفسیر القرآن با استناد به سخن ابن عباس و ابن جریر، مَشْکَاة را طاقچه‌ای می‌داند که هیچ روزنه‌ای ندارد. همچنین گفته شده، نور تمثیلی است برای قلب مومن و مشکات سینه اوست. از نظر ابی ابن کعب منظور از مصباح، قرآن است و زجاجه، قلب آن می‌باشد. همچنین گفته

شده است مشکاة، ستون چراغ است که در آن فتیله تعبیه می‌شود و مانند طاقچه است. کعب الأبحار گفت: مشکاة، محمد (ص) و مصباح، قلب اوست. سینه پیامبر (ص) به ستاره درخشان تشبیه شده است (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۴۳۶).

چنان که ملاحظه می‌شود، مصادیق گوناگونی که شیخ طوسی ذکر کرده است، همگی بر مفهومی مشترک؛ یعنی چیزی که محل تابش و تالؤ نور است، دلالت دارند. این دلالت، خواننده را در درک مصادیق متنوع واژه یاری می‌کند.

طبرسی نیز با ذکر معنای لغوی، شبیه آنچه طوسی گفته است؛ البته با دقت بیشتر، خواننده را در فهم مصداق واژه بهتر یاری می‌کند. او با بیانی مبسوط‌تر می‌گوید: «المشکاة» در «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» طاقچه‌ای در دیوار است که در آن شیشه گذاشته می‌شود و سپس چراغ، پشت این شیشه گذاشته می‌شود و این طاقچه در دیگری دارد که چراغ در آن قرار داده می‌شود (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۷، ص ۲۲۴ و ۲۲۵). در اینجا مفسر به تبیین دقیق و مبسوط واژه پرداخته است. از نگاه او مشکات جایگاه چراغ یا چراغدان است. او با بیان معانی دیگری، در صدد تبیین این معناست که مشکات جایی است که نور از آنجا تالؤ می‌کند. با این تبیین، تشبیه نور خدا به مشکات روشن می‌گردد؛ بدین معنا که نور خداوند منبع و سرچشمه همه پرتوها و تابش‌ها است.

در میان مفسران معاصر، مکارم شیرازی در تفسیر نمونه با نگاهی دقیق‌تر و جزئی‌تر به این واژه پرداخته است:

«مشکاة» از ماده «شکاة» در اصل به معنای روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می‌کردند و چراغ‌های معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از باد و طوفان در آن می‌نهادند. گاه در داخل اطاق نیز طاقچه کوچکی درست می‌کردند و طرفی را که به بیرون اطاق و مشرف به حیاط بود، با شیشه می‌پوشاندند تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن، از باد و طوفان نیز مصون بماند. نیز به محفظه‌های شیشه‌ای «مشکاة» گفته می‌شود که به صورت مکعب مستطیل می‌ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه‌ای برای خروج هوا تعبیه می‌کردند و چراغ را در آن می‌نهادند. از آنجا که «مشکاة» اغلب در دیوار ایجاد می‌شد و نور چراغ



را متمرکز ساخته و منعکس می نمود، می توان گفت که «مشکاة» مانند قلب مؤمن است که نور ایمان در آن جای دارد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۴۷۶ و ۴۷۷).

مکارم شیرازی بیش از مفسران قدیم به جنبه های مختلف واژه و کاربرد آن پرداخته است. او با توضیحات مبسوط خود، ارزش و کارکرد مشکات در نورانی کردن خانه های کهن را برای خواننده به تصویر می کشد. به باور وی، مشکات علاوه بر روشن کردن محیط داخل، بیرون خانه را نیز نورانی می کرده و نورش فراگیر بوده است. چنین نکته ای در تفاسیر قدیم کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با این دقت و ظرافت می توان دریافت که تمثیل نور خداوند به مشکات، تشبیهی دقیق و هدفمند و کاملاً قابل درک برای مخاطبان آن روزگار بوده است.

۱-۴-۳. بررسی در تفاسیر اهل سنت

در تفاسیر اهل سنت نیز توضیحات متنوعی درباره واژه غریب «مشکاة» دیده می شود. جایگاه این واژه و کاربرد آن برای تمثیل و تجسم نور الهی، موجب توجه ویژه مفسران به کیفیت و ابعاد معنایی آن گردیده است. طبری، از مفسران قدیم، در این باره می نویسد: «اهل تفسیر در تبیین معنای مشکاة، المصباح و الزجاجة اختلاف نظر دارند. برخی گفته اند: مشکاة هر طاقچه بدون روزنه را گویند و برخی دیگر گفته اند این تمثیلی است که خداوند به قلب محمد ﷺ زده است» (طبری، ۱۴۰۲ق، ج ۱۸، ص ۴۰۲).

چنان که ملاحظه می شود، در این گونه از تفاسیر اهل سنت مانند تفاسیر کهن شیعی، تبیین لغوی واژه اندک است و مفسر به سراغ بحث از مصادیق و مقاصد آیه رفته است. در مقابل، در تفاسیر متأخر توجه به دایره لغوی واژه فزونی می یابد. حسین بن مسعود بغوی، مفسر قرن پنجم و اوایل ششم، گامی فراتر نهاده و از حبشی بودن اصل واژه و از ارتباط آن با طاقچه ای که روزنه ای ندارد (چراغ دان) سخن گفته است و برای تبیین بیشتر با بیان نظر مجاهد، از ارتباط آن با خود چراغ سخن گفته است (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۴۱۵)؛ لذا از نگاه این مفسر مشکات علاوه بر آنکه به معنای طاقچه بدون روزنه اشاره دارد، به معنای چراغ دان و در نهایت خود چراغ است.

ابن کثیر، مفسر قرن هشتم، پس از تبیین تفسیری، این چنین به شرح لغوی می پردازد:

«کَمْشُكَاةٌ» آن گونه که ابن عباس، مجاهد، محمد بن کعب و دیگران گفته اند: جای فتیله در فانوس است. این قول مشهور است و به این سبب بعد از آن فرمود: «فیهَا مِصْبَاحٌ»

یعنی «در آن چراغ است» و این چراغ، فتیله‌ای است که نور می‌دهد (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۶، ص ۵۲). وی با استناد به اقوال مفسران پیشین، دلالت واژه بر «جای فتیله در فانوس» را برجسته می‌کند و بر این باور است که مشکلات محلی است که نور از آن می‌تابد. آنچه از نگاه ابن کثیر اهمیت دارد و نظر خود را به برخی از مفسران مستند نموده است، دلالت واژه بر «جای فتیله» است. به عبارتی، او به معنای طاقچه اشاره نمی‌کند؛ اما آنچه معنای او را در اشتراک با دیگر معانی قرار می‌دهد، دلالت مشکلات بر محل یا موضعی است که از آنجا نور به بیرون تابیده می‌شود.

مفسران معاصر اهل سنت نیز از این دایره بیرون نرفته و غالباً با رویکردی موجز به تفسیر واژه پرداخته‌اند. احمد مصطفی مراغی، مفسر مصری قرن چهاردهم، نیز مانند بغوی بر دخیل بودن واژه و حبشی بودن آن تأکید کرده و همان معنای مشهور را تکرار نموده است (مراغی، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۰۶) و تفسیر متفاوتی از آنچه مفسران گذشته گفته‌اند ارائه نداده است. به طور کلی، مفسران اهل سنت با توجه به موقعیت تمثیلی واژه در آیه، به شرح لغوی آن پرداخته‌اند؛ ولی غرابت واژه در پرتو کاربرد روشن قرآنی خود، به تبیین دقیق و صحیح آن انجامیده است.

بررسی سیر تطور معنایی واژه «مشکاة» در فرهنگ‌های لغت عربی و تفاسیر فریقین نشان می‌دهد که این واژه از معنایی مشخص و عینی به سوی مفاهیمی نمادین و عمیق‌تر تحول یافته است. در منابع لغوی، «مشکاة» به معنای «طاقچه‌ای بدون روزنه در دیوار» یا «محفظه و چراغدانی» است که چراغ در آن قرار می‌گیرد و نور را متمرکز و محافظت می‌کند. در تفاسیر شیعه، این معنا به تدریج ابعاد تازه‌ای یافته است و به مصادیق تمثیلی آن، مانند (قلب مؤمن، سینه پیامبر قرآن) رسیده است و در دوره معاصر با نگاهی دقیق‌تر و تصویری‌تر، با توصیف کارکرد مشکلات و تمرکز نور، به قلب مؤمن تشبیه شده است. در تفاسیر اهل سنت، مفسران متأخر همان معنای مشهور را پذیرفته‌اند. این سیر نشان می‌دهد که واژه «مشکاة» با حفظ معنای اصلی خود (محل و وسیله تمرکز نور)، در گذر زمان به نمادی برای قلب مؤمن، سینه پیامبر ﷺ و نور هدایت الهی تبدیل شده است و مفسران کوشیده‌اند با توجه به بافت تمثیلی آیه، ابعاد معنایی آن را ژرف‌تر و ملموس‌تر سازند.



۵-۱. واژه «إفك»

واژه «الإفك» و مشتقات آن (۲۷) مرتبه در قرآن کریم آمده است که از این تعداد پنج مرتبه به صورت مفرد (افک) به کار رفته است (کوثری، ۱۳۹۴، ص ۱۲۸). سیر تطور معنایی واژه «إفك» در آیه: «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نور/۱۱) مدنظر است که به ماجرای تهمت بزرگی اشاره دارد که به یکی از همسران پیامبر ﷺ زده شد:

این واژه علاوه بر غرابت لغوی، از جهت تاریخی و روایی نیز اهمیت ویژه‌ای یافته است. ریشه‌یابی این واژه در فرهنگ‌های لغت عربی و سیر تطور تفسیری آن در تفاسیر فریقین، ابعاد معنایی و بلاغی آن را آشکار می‌سازد و به فهم بهتر این واقعه تاریخی کمک می‌کند.

۱-۵-۱. بررسی لغوی

دینوری و ابن جوزی «إفك» را به معنای «الکذب» (دروغ) دانسته‌اند (ابن قتیبه، ۱۳۹۸، ص ۳۰۱؛ ابن جوزی، ۱۴۲۵ق، ص ۲۵۴). جوهری می‌گوید: «الإفك: الکذب، وكذلك الأفيكة، ورجل أفاك: كذاب، والأفك: مصدر أفاكه يأفكه أفاكاً أي قلبه و صرفه عن الشيء» (جوهری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶).

ابن فارس ریشه «إفك» را به معنای «قلب الشيء و صرفه عن جهته»؛ یعنی واژگون کردن و بازداشتن از جهت اصلی می‌داند (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۱۸). راغب اصفهانی «إفك» را هر چیزی که از وجهه شایسته خود منحرف شود، می‌داند و تقریب به ذهن از بادهای منحرف به «رياح مؤتفكة» مثال می‌زند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹). قرشی نیز این واژه را به معنای «برگرداندن چیزی از حقیقتش» دانسته و دروغ را از این رو «إفك» می‌گویند که از واقعیت برگردانده شده است (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۸۹).

۱-۵-۲. بررسی در تفاسیر شیعه

این واژه تقریباً در تمامی تفاسیر شیعی مورد توجه مفسران قرار گرفته است. از جهات روایی و تفسیری، مباحث فراوانی پیرامون آن شکل گرفته است و مفسران شیعه نیز حسب نیاز مخاطبان و رویکرد کتاب‌های تفسیری خود، به شرح و بسط آن پرداخته‌اند. شیخ طوسی در التبیان «إفك» را دروغی می‌داند که چیزی را واژگون نشان می‌دهد و اصل آن را از «انقلاب» می‌داند. به نظر وی، «إفك» به معنای برگرداندن معنا

از حق به باطل است، از این رو «افک» به معنای دروغگو است (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۴۱۴). مفسر قرن پنجم شیعی، در تفسیر و تبیین معنای افک جانب اختصار را در پیش گرفته و بر معنای دروغ برای واژه افک تأکید کرده است و از بیان معانی متعدد خودداری کرده است.

امین الاسلام طبرسی با قید «العظیم»، معنای کذب را برای افک محدودتر ساخته است: «أی بالکذب العظیم الذي قلب فيه الأمر وجهه» (طبرسی، ۱۳۷۲ ش، ج ۷، ص ۲۰۶). چنان که ملاحظه می شود، طبرسی «افک» را به «دروغ بزرگ» تفسیر کرده و برجستگی و عظمت آن را نسبت به سایر دروغ ها یادآوری نموده است.

تفاسیر معاصر با دقت و تفصیل بیشتری به موضوع پرداخته اند. علامه با استناد به راغب اصفهانی، «افک» را مطلق دروغ می داند؛ اما آن را به هر چیزی که از وجهه اصلی خود منحرف شود، تعمیم می دهد؛ خواه، اعتقاد منحرف از حق به باطل باشد یا عمل منحرف از نیکی به زشتی، و خواه، گفتار منحرف از صدق به کذب. بدین سان، وی دامنه معنایی افک را گسترش داده و آن را شامل انحراف در عرصه های گوناگون دانسته است و تصریح کرده که همه این معانی و موارد در کلام خدای تعالی استعمال شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۵، ص ۸۹).

علامه حالت های گوناگون معنای «افک» را با توجه به اصل دروغ گویی بیان کرده است. از نگاه او، «افک» معادل کذب و دروغ است؛ اما در کیفیت، نیازمند تبیین است و کاربرد آن را در قرآن با دقت شرح داده است و برای تبیین آن، از مطلق بودن دروغ، سخن گفته است؛ دروغی که از انحراف و قباحت زیادی برخوردار است و از مسیر حق فاصله گرفته است. آنچه در این تفسیر علامه قابل استنباط است، تشابه افک به باطل است.

مکارم شیرازی نیز با نگاهی تحلیلی به این واژه پرداخته و با استناد به گفته راغب اصفهانی، واژه «افک» را به هر چیزی معنا کرده است که از حالت اصلی و طبیعی اش دگرگون شود؛ مثلاً بادهای مخالف که از مسیر اصلی انحراف یافته است را «مؤتفکه» می نامند. سپس به هر سخنی، از جمله دروغ و تهمت که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد، «افک» گفته می شود. ایشان با اشاره به تفسیر طبرسی که معتقد است «افک» به هر دروغ ساده ای نمی گویند؛ بلکه دروغ بزرگی است که مسئله ای را از صورت اصلی اش دگرگون می سازد، واژه «افک» در این آیه را بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی می داند که در این زمینه



مطرح بوده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱۴، ص ۳۹۲).

مکارم شیرازی معنای «إفک» را بعد از تفصیل و بیان جزئیات، معادل دروغ و تهمت قلمداد کرده است و تأکید کرده که این واژه با دروغ تفاوت دارد و آن را معادل «تهمت» و «دروغ بزرگ» دانسته است؛ بنابراین، در تفسیر مکارم، این واژه از تطور معنایی برخوردار است و کاربرد آن با چنین معنایی به دلیل اهمیت و عظمت حادثه و تناسب با بافت آیه است.

این سیر نشان می‌دهد که تفسیر واژه «إفک» در تفاسیر شیعه، از معنای ساده «کذب» در دیدگاه شیخ طوسی به سوی «دروغ بزرگ» در نگاه طبرسی گسترش یافته است. سپس به مفهومی گسترده‌تر، شامل هرگونه انحراف از حق در دیدگاه علامه طباطبائی و در نهایت به «تهمت و دروغی با اهمیت ویژه» در تفسیر مکارم شیرازی تحول یافته است. این تکامل معنایی، نشان‌دهنده ژرف‌نگری مفسران در تبیین واژگان قرآنی و توجه آنان به بافت و سیاق آیات است.

۱-۵-۳. بررسی در تفاسیر اهل سنت

واژه «إفک» علاوه بر غرابت لغوی، به دلیل ارتباط با واقعه تاریخی «افک»، در تفاسیر اهل سنت مورد توجه ویژه مفسران قرار گرفته و مکرر تبیین و شرح داده شده است.

طبری، مفسر نامدار قرن چهارم، در تفسیر روایی خود، به اختصار؛ اما مفید، دو معادل «کذب» (دروغ) و «بهتان» (تهمت) را برای «إفک» ذکر کرده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۸، ص ۶۸). این معنا دلالت کاملی از واژه ارائه می‌دهد؛ زیرا افزون بر دروغ‌گویی، مفهوم تهمت و افترا را نیز دربر دارد و مفسر هر دو را به طور هماهنگ در نظر گرفته است.

زمخشری در کشف، با دقت و شمولیت بیشتری معنای واژه را این چنین بیان کرده است: «الإفک: أبلغ ما يكون من الكذب والافتراء. وقيل: هو البهتان لا تشعرب به حتى يفجأك. وأصله الأفك، وهو القلب؛ لأنه قول مأفوك عن وجهه» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۱۷).

وی با این تعابیر، «إفک» را از دروغ و افترای بزرگ دانسته است و آن را بهتان و تهمتی ناگهانی معرفی می‌کند که انسان پیش از مواجهه با آن، از آن آگاه نیست. زمخشری با اشاره به ریشه «أفک» به معنای قلب و واژگون‌سازی، بر

این نکته تأکید می‌کند که «إفک» سخنی است که واقعیت را وارونه جلوه می‌دهد. او در تبیین این معنا، روایت و شأن نزول آیه را نیز مدنظر داشته است و از این رو، به ابعاد روحی و روانی واژه نیز توجه نشان داده است.

آلوسی، از مفسران معاصر اهل سنت، در روح المعانی با جامعیت و دقتی افزون تر به شرح واژه پرداخته است:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ: أَيُّ بَابِلَغٍ مَا يَكُونُ مِنَ الْكُذْبِ وَالْإِفْتِرَاءِ، وَكَثِيرًا مَا يُفْسَرُ بِالْكَذْبِ مُطْلَقًا. وَقِيلَ: هُوَ الْبُهْتَانُ لَا تَشْعُرُ بِهِ حَتَّى يَفْجَأَكَ. وَجُوزَ فِيهِ فَتْحُ الْهَمْزَةِ وَالْفَاءِ. وَأَصْلُهُ مِنَ الْإِفْكِ بِفَتْحٍ فَسْكَوْنٍ، وَهُوَ الْقَلْبُ وَالصَّرْفُ؛ لِأَنَّ الْكَذْبَ مَصْرُوفٌ عَنِ الْوَجْهِ الَّذِي يَحِقُّ» (آلوسی، ۱۴۱۵ ق، ج ۹، ص ۳۰۸).

آلوسی ضمن تأکید بر این که «إفک» بزرگ‌ترین نوع دروغ و افترا است، به امکان فتحه دار خواندن «همزه و فاء» اشاره کرده و ریشه آن را «أفک»، به معنای قلب و واژگون سازی دانسته است. وی نیز بر جنبه ناگهانی بودن بهتان تأکید کرده است و «إفک» را دروغی معرفی می‌کند که انتظار وقوع آن نمی‌رود.

در این تفسیر معاصر، مفسر جامع‌تر و دقیق‌تر و با ظرافتی خاص، نواقص تفاسیر کهن را مطرح کرده است. او علاوه بر مواردی که در تفسیر زمخشری آمده بود، از حرکات مختلف واژه در ایجاد تفاوت معنایی آن سخن گفته است. بزرگ و بالاتر بودن إفک از کذب نیز مورد تأکید مفسر است. آلوسی نیز بر اصل مهم ناگهانی بودن خبر تأکید کرده و إفک را به معنای دروغی که مورد انتظار نباشد، قلمداد کرده است.

این سیر نشان می‌دهد که تفسیر واژه «إفک» در تفاسیر اهل سنت از معنای ساده «کذب و بهتان» در دیدگاه طبری، به سوی تأکید بر ویژگی‌هایی چون «بزرگ‌ترین دروغ»، «ناگهانی بودن» و «واژگون سازی حقیقت» در نگاه زمخشری و آلوسی تحول یافته است. این تکامل معنایی، بیانگر ژرف‌نگری مفسران در تبیین واژگان قرآنی و توجه آنان به بافت و شأن نزول آیات است.

بررسی سیر تطور معنایی واژه «إفک» در فرهنگ‌های لغت عربی و تفاسیر فریقین نشان می‌دهد که این واژه از معنای ریشه‌ای «انحراف و واژگون سازی» به سوی معنای «دروغ بزرگ، بهتان و تهمت» تحول یافته است. در منابع لغوی، «إفک» به معنای برگرداندن چیزی از حقیقت خود و معادل کذب و افترا آمده است. در تفاسیر شیعه، این واژه از «دروغ» به «دروغ بزرگ» و سپس به مفهومی گسترده؛ یعنی انحراف در اعتقاد، عمل و گفتار تحول یافته است. در تفاسیر اهل سنت، از «کذب و بهتان» به «رسانترین دروغ و بهتان ناگهانی» سپس به ناگهانی بودن و

واژگون سازی حقیقت تحول یافته است. وجه مشترک همه تفاسیر، خروج «افک» از دایره دروغ معمولی و ورود به عرصه تهمت بزرگ است؛ با این تفاوت که مفسران شیعه بیشتر بر تحلیل معنایی آن تمرکز داشته اند.

❁ نتیجه‌گیری

در تبیین معنای «ولیعجه» مفسران قدیم شیعه و اهل سنت، غالباً بر معنای لغوی واژه و بر تفاوت قرار دادن میان مسلمانان و غیر مسلمانان تأکید کرده‌اند؛ اما هر اندازه به تفاسیر متأخر نزدیک شده است، این معنا ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است و مصادیق آن محدود و مورد تأثیر گفتمان سیاسی اسلام قرار گرفته است.

در ارتباط با تبیین معنای «حفده» می‌توان گفت که این واژه نیز یک سیر تکامل تسلسلی را پیموده است؛ اما غرابت شدید این واژه سبب شده است که مفسران کهن برخلاف روش اصلی خود، با تفصیل بیشتری به بیان معنا بپردازند. با وجود این، در تفاسیر جدید، تکامل و تبیین دقیق‌تری در نحوه ارائه و بیان معنای واژه دیده می‌شود، هرچند چیز جدیدی به معنای آن اضافه نکرده‌اند.

در باره معنای واژه «هامده» می‌توان یک نوع تکامل حداکثری را در معنایابی واژه در نزد مفسران مشاهده نمود. مفسران کهن شیعه این واژه را به طور مطلق به معنای نابودی و زوال معنی کرده‌اند؛ اما در تفاسیر متأخر، زوال مطلق مردود است و مفسران بر دلالت واژه بر مرگ و زندگی به طور توأمان دلالت کرده‌اند. مفسران اهل سنت از قدیم تا معاصر، جملگی بر معنای نابودی و زوال واژه به طور مطلق تأکید کرده‌اند و شدت زوال و نابودی زمین را برجسته کرده‌اند تا معجزه الهی بهتر درک شود.

سیر تطور معنای واژه «مشکاة» نشان می‌دهد که این واژه در تفاسیر قدیم‌تر گنگ و نامعلوم بوده است، ولی در تفاسیر متأخر، مفسران با ذکر معادل‌ها و نکات ظریف لغوی به فهم واژه کمک کرده‌اند. در تفاسیر کهن، اعم از شیعه و اهل تسنن، واژه مشکات بیشتر مصداق محور بوده است و جنبه لغوی، مکتوم یا کمتر مورد پردازش قرار گرفته است. دلیل آن، شناخت مخاطبان آن روزگاران از واژه بوده است؛ اما در تفاسیر جدیدتر، به ویژه تفاسیر شیعی فارسی که مخاطبان نشان غیر عرب هستند و از دلالت معنایی واژه ناآگاه‌اند، مفسران با دقت و تیزبینی و پرداختن به جزئیات، به چرایی انتخاب این واژه و اهمیت آن در آیه قرآنی و تمثیل الهی اشاره کرده‌اند.

در ارتباط با سیر معنایی و تفسیری واژه «افک»، این نتیجه به دست آمد که این واژه در تفاسیر کهن شیعه و اهل سنت با جزئیات کمتری بیان شده است و غالب مفسران به مصادیق و روایت‌های آن که مرتبط با عائشه است، می‌پرداختند؛ اما رفته رفته صفات و متعلقات این واژه بیشتر شد و معانی‌ای



همچون دروغ بزرگ، مطلق دروغ، باطل و انحراف برای آن بیان شد. می‌توان گفت که در تفاسیر میانی (قرن پنجم و ششم) درک تقریباً کاملی از واژه به دست آمده؛ اما با وجود این، در تفاسیر معاصر و جدید، به ویژه تفسیر مکارم و تفسیر آلوسی تطور واژه ادامه یافته و تکامل محسوسی پیدا کرده است. مفسران معاصر بر چرایی کاربرد این واژه و دلالت آن بر تهمت و افترا تأکید کرده‌اند و آن را با دروغ ساده، متفاوت قلمداد کرده‌اند. تفاوت بارز در تفاسیر اهل سنت، قرار دادن قصه عائشه به طور دقیق برای تبیین معنای واژه است، به گونه‌ای که این مفسران، معنای دروغ غیر قابل انتظار را برای بیان معنای این واژه، برخلاف مفسران شیعه، مورد تأکید قرار داده‌اند.

در مجموع، بررسی تطبیق فرهنگ‌های لغت عربی ذیل واژگان پنج‌گانه، حاکی از آن است که لغت‌شناسان در تعیین معانی ریشه‌ای اتفاق نظر دارند. این معانی لغوی به منزله ماده خام و زیربنای مشترک تفاسیر فریقین عمل کرده‌اند؛ اما تمایز اصلی در رویکرد مفسران شیعه و سنی، به نحوه بسط و تطبیق این معانی با بافت آیات، روایات تفسیری و نیازهای گفتمانی هر عصر بوده است، به گونه‌ای که مفسران شیعه با تأکید بیشتر بر تحلیل بافت و سیاق، و مفسران اهل سنت با تمرکز افزون‌تر بر مصادیق روایی، سیر تطور معنایی این واژگان را رقم زده‌اند.



❁ فهرست منابع

قرآن کریم

منابع فارسی

۱. طیب، عبدالحسین، (۱۳۷۸ش)، **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، تهران: اسلام.
۲. قرشی، سید علی اکبر، (۱۳۷۱ش)، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الإسلامية.
۳. کوثری، عباس (۱۳۹۴)، **فرهنگ تحلیلی وجوه و نظایر قرآنی**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

منابع عربی

۴. ابن جوزی، عبد الرحمن بن علی، (۱۴۲۵ق)، **تذکرة الأرب فی تفسیر الغریب**. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۵. ابن حسنون، عبدالله بن الحسین، (۱۳۶۵هـ)، **اللغات فی القرآن**. القاهرة: مطبعة الرساله.
۶. ابن عباس، عبدالله، (بی تا)، **غریب القرآن فی شعر العرب**، بی جا: بی نا.
۷. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، **معجم مقاییس اللغة**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم دینوری، (۱۴۱۱ق)، **غریب القرآن**، بیروت: دارالمکتبة الهلال.
۹. ابن کثیر، اسماعیل بن عمرو، (۱۴۱۹ق)، **تفسیر القرآن العظیم**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، بیروت: دار صادر.
۱۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، (۱۳۶۶ش)، **الفهرست**، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران: امیرکبیر.
۱۲. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱ق)، **تهذیب اللغة**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۳. آلوسی، محمود بن عبدالله، (۱۴۱۵ق)، **روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی**، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۱۴. بغوی، حسین بن مسعود، (۱۴۲۰ق)، **معالم التنزیل فی تفسیر القرآن**، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
۱۵. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲ق)، **الکشف و البیان عن تفسیر القرآن**، تحقیق: علی بن عاشور و نظیر الساعدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، (بی تا)، **تاج اللغة و صحاح العربیه (الصاح)**، بیروت: دار العلم للملایین.
۱۷. خطیب، عبدالکریم یونس، (۲۰۰۳م)، **التفسیر القرآنی للقرآن**، قاهره: دار الفکر العربی.
۱۸. خوری، سعید، (۱۴۰۳ق)، **أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد**، قم: منشورات مکتبة آیه العظمی المرعشی النجفی.
۱۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، **المفردات فی غریب القرآن**، دمشق: دارالعلم.
۲۰. رافعی، مصطفی صادق، (۲۰۰۰م)، **اعجاز القرآن و البلاغه النبویه**، بیروت، دارالکتب العلمیه.

٢١. رشيد رضا، محمد. (١٤١٤ق)، تفسير القرآن الحكيم الشهير بتفسير المنان بيروت: دارالمعرفة.
٢٢. زبيدي، محمد مرتضى، (١٤١٤ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت: دارالفكر.
٢٣. زركشي، بدرالدين، (١٤٠٨ق)، البرهان في علوم القرآن، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، قاهره: دارالتراث.
٢٤. زمخشري، محمود بن عمر، (١٤٠٧ق)، الكشف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الأفاويل في وجوه التأويل، بيروت: دار الكتاب العربي.
٢٥. زيد بن علي، (١٤١٢ق)، تفسير غريب القرآن، تحقيق: حسن محمد تقي الحكيم، بيروت: الدار العالمية.
٢٦. صادق تهراني، محمد. (١٤١٠ق)، الفرقان في تفسير القرآن بالقرآن و السنه، قم: فرهنگ اسلامي.
٢٧. طباطبائي، سيد محمد حسين، (١٤١٧ق)، الميزان في تفسير القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامي.
٢٨. طبرسي، فضل بن حسن، (١٣٧٢ش)، مجمع البيان في علوم القرآن، تهران: ناصر خسرو.
٢٩. طريحي، فخرالدين، (١٣٧٥ش)، مجمع البحرين و مطلع النيرين، تحقيق: سيد احمد حسيني، تهران: مكتبة المرتضوي.
٣٠. طوسي، محمد بن حسن، (بي تا)، التبيان في تفسير القرآن، تصحيح: احمد حبيب عاملي. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٣١. فخر رازي، محمد بن عمر، (١٤٢٠ق)، مفاتيح الغيب (التفسير الكبير)، بيروت: دار الفكر.
٣٢. فراهيدي، خليل بن احمد (١٤١٠ق)، العين، قم: انتشارات هجرت.
٣٣. فيض كاشاني، ملاحسن (١٤١٥ق)، تفسير الصافي، تهران: انتشارات صدر.
٣٤. قمي، علي بن ابراهيم، (١٣٦٧ق)، تفسير القمي، قم: دار الكتب.
٣٥. مراغي، احمد مصطفي، (بي تا)، تفسير المراغي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٣٦. مقاتل بن سليمان، (١٤٢٣ق)، تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق: عبدالله محمود شحاته، بيروت: دار إحياء التراث العربي.